ثابتهای انکار ناپذیر

(آنچه انکارش اهانت به عقل است)

شیخ الاسلام ابن تیمیه

(رحمه الله)

بسم الله الرحمن الرحیم

این کتابچه ترجمه قسمتی از کتاب بزرگ و معروف فتاوای شیخ الإسلام ابن تیمیه رحمه الله می باشد.

سوال:

ناچار انسان باید به قوانین کلی شرعی آگاه باشد تا جزئیات را به قوانین کلی برگرداند تا طبق علم و عدل تکلم کند و بداند فلان جزیی حکم آن بر کدام کلی تطبیق می شود و گر نه در نادانی و جهل و ظلم می ماند و فساد عظیمی تولید خواهد شد، مردم درباره‌ی تصویب و تخطئه مجتهدین و در داشتن و نداشتن گناه برای کوشش کنندگان در مسائل اصول و فروع، مطالبی گفته اند و ما اصولی را که جامع و نافع باشد ذکر می کنیم. اصل اول: آیا هر کس می تواند به کوشش خود در هر مسأله ای که در آن نزاع است حق را بشناسد یا خیر؟ و هرگاه نمی‌تواند حق را بشناسد ولی به قدر وسع خود سعی کرد و به حق نرسید بلکه به چیزی معتقد شد که به نظرش آن حق است اما در واقع چنین نباشد آیا مستحق عقاب شدن هست یا نه؟

این اصل مسائلی است که در صدد بیان آنها هستیم. درباره ی این اصل صاحبنظران را سه قول است: یک عده اهل نظر، قول اول را گفته اند که خدای تعالی در هر مسئله ای دلایلی را گذاشته که هر کس کوشش و سعی نماید به قدر وسع خود امکان شناختن حق را دارد، و هر کس حق را نشناخت تفریط و یا تقصیر کرده و ناتوان نبوده، چه در مسئله ی اصولی باشد و چه در فروعی و این قول بین قدریه و معتزله و طایفه ای از اهل کلام مشهور است. قول دوم: این است که کوشش کننده گاهی تمکن از شناخت حق دارد و گاهی ناتوان است، لیکن اگر عاجز شد می شود خدا جل جلاله او را عقاب کند، و یا عقاب نکند و این قول جهمیه و اشعریه و بسیاری از فقهای پیرو مذاهب اربعه می باشد. قول سوم: حتمی نیست که هر کس که اجتهاد و استدلال کند بتواند حق را بشناسد، (بخاطر توضیح بیشتر می گوییم: یعنی می شود به حق برسد و یا نرسد) و مستحق عقاب هم نیست مگر اینکه واجبی را ترک و یا حرامی را مرتکب شود، و این قول فقهاء و پیشوایان و گذشتگان

و عموم مسلمین است. و این قول، صحیح از دو قول سابق را جمع نموده است. اصل دوم: آنچه گذشتگان و عموم گفته اند، اینست که عقاب آخرت برای عاصیان به ترک واجب و یا فعل حرام، دو شرط دارد: یکی آنکه قدرتی برای مکلف باشد و دیگر آنکه اتمام حجت شده باشد، و خداوند هیچ کسی را مکلف به چیزی نمی کند که از توان او خارج باشد. و ما مکرر ذکر کردیم که حکم مردم در ثواب و عقاب چگونه است و گفتیم که عقاب دوزخ از گناهکار به ده سبب از قبیل توبه و غیره ساقط می گردد. پس هرگاه حکم مجتهدین در جمیع امت چنین باشد، در حق اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم چگونه خواهد بود؟ و هرگاه ذم و عقاب از گناهکاران متأخر به واسطه ی اسبابی برطرف می شود پس درباره ی سابقین اولین از مهاجرین و انصار که مورد رضای خدا و ممدوح اویند، چگونه می باشد؟. ما اینجا کلام را بسط میدهیم و همه را آگاه می کنیم و می گوییم سخن کسی که خلفاء و سایر صحابه را مذمت می کند چه رافضه و چه غیر آنها، این بدگویی در عرض و آبروی ایشان است، و در اینجا برای خدا حقی است که متعلق به اوست که دوستی و دشمنی بندگان او بوده که مورد رضا و یا مورد غضب اوست، و حقی هم برای خود مردم است، و معلوم است که ما هرگاه در مورد کسانی که مقامی پایین تر از صحابه دارند، از سلاطین و علماء و مشایخی که چه در دانش و چه در امور دین با یکدیگر اختلاف کرده اند سخن بگوییم، و راجع به ایشان بحث کنیم، باید سخن ما به علم و عدل باشد نه از روی جهل و ظلم، زیرا در هر حال عدل برای هر کس واجب و ظلم حرام است و به هیچ حالی مباح نمی شود، خدای تعالی در سوره‌ی نساء آیه ۱۳۵ فرموده: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ بِٱلۡقِسۡطِ شُهَدَآءَ لِلَّهِ وَلَوۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۡ﴾. که در این آیه حق تعالی به صیغه ی مبالغه ((قوام)) فرموده یعنی خیلی و بسیار قیام کننده از برای عدالت باشید اگر چه به ضرر خودتان هم باشد. و در سوره‌ی مائده آیه‌ی ۸ فرموده: ﴿وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَـَٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْۚ ٱعۡدِلُواْ هُوَ أَقۡرَبُ لِلتَّقۡوَىٰۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ در این آیه خدای تعالی از بی عدالتی حتی درباره‌ی دشمن نهی نموده است. بنابراین، در مورد عداوت با مسلمان که موجب آن عداوت یا تأویل و یا شبهه و یا هوای نفس باشد چگونه خواهد

بود؟! پس مسلمان سزاوارتر است که به او ظلمی نشود و در حق او عدالت شود. و اصحاب رسول الله سزاوارترین مردمانی هستند که با ایشان در قول و عمل باید عدالت شود، و عدالت چیزی است که تمام اهل زمین آنرا مدح نموده و اهل آنرا دوست میدارند، و ظلم چیزی است که به قبح و مذمت اهل آن همه اتفاق دارند. مقصود این است که در هر زمان و مکان برای هر کس و بر هر کس عدل مطلقا واجب است. و حکم به ما انزل الله علی محمد، عدل خاصی است و کاملترین انواع عدل و بهترین آنست، و حکم به ما انزل الله، بر پیامبر صلی الله علیه و سلم و اتباع او واجب است. و هر کس خود را ملزم به اجرای حکم خدا و رسول نداند کافر است و این حکم بما انزل الله بر تمام امت در نزاعشان در مورد امور علمی و اعتقادی واجب است. در سورهی نساء آیهی ۵۹ فرمود: ﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ﴾ «هرگاه در موردی اختلاف نظر و کشمکش داشتید اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارید آن را به خدا و پیغمبر برگردانید».

علی رضی الله عنه در مورد این آیه در کتاب منسوب به او ((نهج البلاغه)) نامهی ۵۳ به مالک اشتر می نویسد: «الرد إلی الله الأخذ بمحكم كتابه والرد إلی الرسول الأخذ بسنته الجامعة غير المفرقة». «منظور از مراجعه کردن به پیغمبر گرفتن حکم از محکمات کتاب الهی است و منظور از رد کردن به پیغمبر گرفتن حکم از سنت متحد کنندهی پیغمبر است که موجب تفرقه نباشد». همچنین آن حضرت در خطبهی ۱۲۸ در بیان آیه: ﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾ میفرماید: «فردّه إلی الله أن نحكم بكتابه ورده إلی الرسول أن نأخذ بسنته» رد کردن آن به خدا این است که مطابق کتاب خدا (قرآن) حکم کنیم و رد کردن به پیغمبر این است که به سنت پیغمبر صلی الله علیه و سلم چنگ بزنیم).

پس اموری که بین امت مشترک است، در آنها فقط به کتاب و سنت باید حکم شود و احدی حق ندارد مردم را به قول عالم و یا امیری و یا شیخی و یا سلطانی ملزم کند در حالیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «قضاوت کنندگان سه طایفه اند، دو طائفه در

آتش و یکی در بهشت است: آنکه حق را بداند و به آن قضاوت کند در بهشت است. و آنکه حق را بداند و بر خلاف آن قضاوت کند در آتش، و آنکه به نادانی برای مردم قضاوت کند نیز در آتش است» و هرگاه به علم و عدل حکم شود پس اگر اجتهاد کرد و به ثواب رسید برای او دو اجر، و اگر خطا رفت یک اجر است، چنانکه در صحیحین از پیغامبر صلی الله علیه و سلم روایت شده است. حال هرگاه در منازعات بین مومنین واجب باشد که با علم و عدل عمل شود و در مورد نزاع به خدا جل جلاله و رسول صلی الله علیه و سلم رجوع گردد، پس این عمل درباره ی صحابه که ممدوح خدا می باشند واجب تر است. ولی رافضیان درباره ی صحابه راه عناد و تفرقه را پیش گرفته اند، و نسبت به بعضی در دوستی از حد تجاوز کرده و نسبت به بعض دیگر در دشمنی غلو کرده اند. و تمام این از تفرقه و گروه گرایی است که خدا و رسول او از آن نهی کرده اند.

خدای تعالی در سوره‌ی انعام آیه‌ی ۱۵۹ فرموده: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗا لَّسۡتَ مِنۡهُمۡ فِي شَيۡءٍ﴾ «کسانی که آیین خود را پراکنده ساختند، و به دسته‌های گوناگون تقسیم شدند، تو هیچ گونه رابطه‌ای با آنها نداری!». و در سوره‌ی آل عمران ۱۰۵ و ۱۰۶ فرموده: ﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَٱخۡتَلَفُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ١٠٥ يَوۡمَ تَبۡيَضُّ وُجُوهٞ وَتَسۡوَدُّ وُجُوهٞ﴾. «و مباشید مانند آنان که پراکنده شدند و پس از آنکه روشنگریها برایشان آمد اختلاف ورزیدند، و اینان عذابی بزرگ [در پیش] دارند * روزی که چهره‌هایی سفید و چهره‌هایی سیاه گردد».

در اینجا ابن عباس گوید: آنان که صورتهایشان سفید است اهل سنت و آنان که صورتشان سیاه است اهل بدعت می باشند. (خدای تعالی کسانی را که دسته دسته شده و هر دسته شیعه و پیرو کسی شده و تفرقه انداختند و از بزرگان خود مانند خدا اطاعت می‌کنند، مشرک خوانده و در سوره‌ی روم آیه‌ی ۳۱ فرموده: ﴿وَلَا تَكُونُواْ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٣١ مِنَ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗاۖ كُلُّ حِزۡبِۢ بِمَا لَدَيۡهِمۡ فَرِحُونَ ٣٢﴾ «و از مشرکان نباشید * از [همان] کسانی که دینشان را بخش بخش کردند

و گروه گروه شدند. هر گروهی به آنچه نزد خود دارند، خرسندند» و همچنین حق تعالی نصاری را که دانشمندان دینی خود را ارباب گرفته اند مشرك خوانده و در سوره‌ی توبه آیه‌ی ۳۱ می‌فرماید: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسِيحَ ٱبۡنَ مَرۡيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُوٓاْ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗاۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ سُبۡحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٣١﴾ یعنی: «غیر از خدا احبار (دانشمندان دینی) و رهبان (تارکان دنیا) خود و مسیح ابن مریم را ارباب خود گرفتند، در صورتیکه به آنان دستور داده شده بود که فقط خدای یگانه را بندگی کنند، معبودی جز او نیست. خدا از آنچه آنان شریك او می‌سازند منزه است». پیرامون این آیه و کیفیت عبادت عوام نصاری در برابر کشیشان، احادیثی وارد شده و در آنها می گوید که: مردم برای احبار و رهبان نماز نخوانده و روزه نمی گرفتند، ولی شرکشان از این جهت بود که احبار و رهبان برای آنان چیزهایی را حلال می کردند و آنان هم آنرا حلال میدانستند، و وقتی چیزهایی را حرام مینمودند، آنان نیز آنرا حرام میدانستند و لذا رسول خدا صلی الله علیه و سلم می‌فرماید: «**من أصغی إلی ناطق فقد عبده فإن کان الناطق عن الله فقد عبدالله و إن کان الناطق عن ابلیس فقد عبد ابلیس**» یعنی: «هر کس به سخن گوینده ای گوش دهد بندگی او را کرده است، پس اگر گوینده سخن خدا را بگوید شنونده خدا را بندگی نموده و اگر گوینده از ابلیس سخن گوید گوش کننده بندگی ابلیس را نموده است». و نیز در حدیث صحیح است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «**لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق**» بنابراین مسلمانان در اختلافات خود اول باید به کتاب خدا رجوع کنند چنانکه فرموده: ﴿وَمَا ٱخۡتَلَفۡتُمۡ فِيهِ مِن شَيۡءٖ فَحُكۡمُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ﴾ «و در هر چیزی که در آن اختلاف پیدا کنید، حکمش به خداوند احاله می‌گردد». و حکم خدا را پیدا کرده اختلافاتشان را رفع نمایند، و پس از استقصاء و تفحص در قرآن، اگر باز مبهمی وجود داشت و اختلافشان رفع نشد، پس باید به سنت رسول صلی الله علیه و سلم مراجعه نمایند چنانکه فرموده: ﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾ پس اولین مرجع برای رفع اختلاف کتاب خدا یعنی قرآن می باشد و پس از قرآن، سنت رسول

صلی الله علیه وسلم می باشد، متأسفانه علمای ملت ما برای رفع اختلاف به قرآن مراجعه نمی کنند.) و در صحیح مسلم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت است که فرمود: «خدا برای شما سه چیز را پسند کرده، که او را بپرستید و چیزی را شریک او قرار ندهید، دیگر اینکه همه به ریسمان او (قرآن) چنگ زنید و متفرق نشوید، و دیگر اینکه والیان امر را نصیحت کنید» ، و خدای تعالی ظلم به مسلمین را چه زنده باشند و چه مرده حرام نموده و خون و اموال و عرض و آبرویشان را محترم شمرده است. و در صحیحین از رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمده که در حجة الوداع فرمود: «خون شما و اموال شما و عرض و آبروی شما بر شما حرام است مانند حرمت این روز شما، در این شهر شما در این ماه شما، آیا رسانیدم؟ آگاه باشید شاهد به غایب برساند، و چه بسا مبلّغ (کسی که به او سخن میرسد) بهتر بفهمد نسبت به سامع و کسی که از پیامبر صلی الله علیه وسلم سخن را مستقیم شنیده باشد» و خدای تعالی در سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۵۸ فرموده: ﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ بِغَيۡرِ مَا ٱكۡتَسَبُواْ فَقَدِ ٱحۡتَمَلُواْ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ٥٨﴾. یعنی: «آنان که مؤمنین و مؤمنات را بدون اینکه کاری کرده باشند اذیت کنند به تحقیق متحمل بهتان و گناه بزرگ و روشنی شده اند». پس آن کس که مؤمنی را چه زنده و چه مرده بدون گناهی که موجب اذیت باشد آزار دهد، داخل این آیه خواهد بود و رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «**الأمانة فی المیت أن یستر عورته ویستر شینه**». وآن کس که اجتهاد کرده و کمال کوشش خود را در کتاب و سنت مصروف داشته گناهی بر او نبوده و اذیت او بدون جهت است. و آنکه گناهی کرده و توبه نموده و یا خدا او را بسبب دیگری آمرزیده بطوری که عقابی بر او نمانده، پس اذیت او بدون جهت و به غیر ما اکتسب می باشد خدای تعالی در سوره‌ی حجرات آیه‌ی ۱۲ می‌فرماید: ﴿وَلَا يَغۡتَب بَّعۡضُكُم بَعۡضًا﴾ و همچنین حق تعالی در سوره‌ی حشر آیه‌ی ۱۰ دستور داده که مؤمنین در دعای خود چنین بگویند: ﴿رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ یعنی: «خداوندا، ما و برادران دینی ما را که پیش از ما ایمان آوردند

بیامرز و در دلهای ما کینه ای نسبت به مؤمنین قرار مده». و در حدیث صحیح است که «ذکر آنچه درباره ی برادرت که او آنرا خوش ندارد غیبت است»، عرض شد اگر چه در او باشد؟ فرمود: «اگر آنچه میگویی در او باشد غیبت کرده ای و گر نه تهمت است». پس هر کس کسی را به آنچه که در او نیست وصف کند تهمت زده است، پس چگونه میتوان درباره ی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم نسبتهای ناروا داد؟! و کسی که بگوید مجتهدی عمدا ظلم و یا عصیان کرده یا مخالفت کتاب و سنت نموده در حالیکه چنین نباشد بهتان زده است، و اگر چنین باشد غیبت کرده است. لیکن در مواردی غیبت جایز است و خدا آنرا مباح نموده مثل اینکه بر وجه قصاص و داد خواهی باشد، و یا آنکه در آن برای مصلحت دینی حاجتی باشد، و یا برای نصیحت مسلمین باشد، پس آنکه از باب قصاص است مانند گفتار مظلوم شکایت کننده، که می گوید فلانی مرا زده و یا حق مرا و یا مال مرا گرفته، و مانند اینها که خدای تعالی در سوره‌ی نساء آیه‌ی ۱۴۸ فرموده: ﴿لَّا يُحِبُّ ٱللَّهُ ٱلۡجَهۡرَ بِٱلسُّوٓءِ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ إِلَّا مَن ظُلِمَ﴾ یعنی: «خدا بدگویی آشکارا را دوست نمیدارد مگر آنکه به او ظلم شده باشد». این آیه درباره ی کسی نازل شده که قومی او را مهمان کردند ولی به او اکرامی نکردند؛ زیرا اکرام ضیف واجب می باشد، چون حق او اداء نشد حق داشت که شکایت علنی کند. اما آنچه برای مصلحت دینی است مانند فتوی خواستن هند دختر عتبه زوجه ابوسفیان که در حدیث صحیح است که به رسول خدا صلی الله علیه وسلم عرض کرد: ابوسفیان بخیل است به من آنچه برای من و اطفالم کافی باشد نمیدهد. پیغمبر صلی الله علیه وسلم به هند فرمود: «به قدر کفایت خود و اطفالت از مالش بگیر». پس رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر او انکار نکرد و قول او را زشت نشمرد، زیرا از جنس مظلوم بوده است. و اما آنچه بر وجه نصیحت باشد مانند قول رسول صلی الله علیه و سلم به فاطمه بنت قیس زمانی که درباره ی خواستگارهایش مشورت کرد و گفت ابوجهم و معاویه مرا خواستگاری کرده اند؟ فرمود: «اما معاویه بی چیز است مالی ندارد، و اما ابوجهم عصای خود را از گردن خود بر نمیدارد- یعنی زنان را کتک میزند- با اسامه

ازدواج کن» که در مورد مشورت باید حقیقت را گفت. و همچنین هرگاه کسی مشورت نمود که با چه کسی معامله کند؟.

و نصیحت و خیر خواهی واجب است اگر چه با او مشورت هم نکرده باشد، چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم سه مرتبه فرمود: «دین نصیحت است، عرض کردند برای که؟ فرمود: برای خدا، و برای کتاب او، و برای رسول او، و برای ائمه ی مسلمین و برای عموم مردم». و هم چنین اگر کسی غلطی را در روایت رسول خدا صلی الله علیه وسلم وارد ساخته و یا عمدا بر او دروغ بسته، و یا بر عالمی دروغ ببندد و یا در مسأله ای از مسائل علمی و عملی رأی غلط دهد اهل علم باید غلط و دروغ او را بیان و برملا کنند، و جلوی گمراهی مردم را بگیرند، پس در این مورد هرگاه انسان از روی علم و عدالت سخن گوید، و قصد او نصیحت باشد، خدا به او ثواب میدهد خصوصا در موردی که کسی دعوت به بدعت کند که بیان بدعت او برای مردم واجب و دفع شر او مهمتر از دفع شر هر راهزنی است. و حکم آنکه با اجتهاد خود در علم و دین رأی دهد حکم امثال او از مجتهدین است، گاهی خطا رفته و گاهی به ثواب رسیده است. و گاهی دو مردی که با زبان و یا با دست اختلاف دارند هر یک معتقد است که ثواب با اوست و گاهی هر دو خطا رفته و مورد آمرزشند، چنانکه نظیر این در بین صحابه وجود دارد. و لذا از منازعات ایشان چه از اصحاب ﷺ باشند و چه از تابعین باید خودداری نمود چون دو مسلمان در قضیه ای نزاع کرده و گذشته اند و به آیندگان مربوط نیست. و آیندگان حقیقت و واقع امر گذشته را نمی دانند و اگر سخنی بگویند، بدون علم و بدون عدالت است، و اذیت ایشان را بدون حق در بر دارد. و اگر شناسا شوند که هر دو طرف گناهکار و یا خطاکار بوده اند، باز ذکرشان بدون مصلحت راجحه جایز نیست و از باب غیبت مذموم خواهد بود، و رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیز فرمود مردگان خود را بد نگویید و فرمود از آنان به نیکی یاد کنید بنابراین غیبت به هیچ وجه جایز نیست خصوصا اصحاب رسول رضوان الله علیهم که حرمت ایشان بزرگتر و قدرشان بالاتر و آبرویشان

والاتر است، و از فضایلشان بخصوص و یا به عموم آنقدر ثابت شده که برای غیر ایشان ثابت نیست. پس سخنی که در آن ذم ایشان بر آنچه بین خودشان بوده گناه بیشتری دارد.